

کمالیه و افضل ملکات نفسانیه است . و کسی که این صفت را نداشته باشد حقیقتاً از جمله زنان است و از مردی بی نشان .

از این جهت که خدای تعالی در وصف نیکان اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید :

«اشد آء علی الکفار» (۱)

یعنی : «سخت و شدیدند بر کفار» .

و به این سبب امیر مؤمنان علیه السلام در وصف مؤمن فرمودند که : «دل مؤمن از سنگ محکم تر است» . (۲)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که : «مؤمن از کوه محکم تر است ، زیرا که سنگ از کوه می ریزد و از

دین مؤمن هیچ فرو نمی ریزد» . (۳)

و اما انواع صفات رذیله متعلقه به قوه غضبیه بسیار است .

صفت اول : خوف و اقسام آن

خوف و اقسام آن

آن عبارت است از : دل سوختن و متالم بودن به سبب تشویش رسیدن به ناخوشی که تحقق آن محتمل باشد . و تالم از تشویش امری که یقین باشد حصولش یا مظنون باشد . اگر چه آن را خوف نگویند ولیکن چون آن نیز از ضعف نفس و موجب هلاکت است در ضمن خوف مذکور می شود .

و فرق بین خوف و جبن آن است که در جبن ، الم و دل سوختن ضروری نیست .

پس کسی که شب در خانه تنها نمی خوابد جبن دارد و خوف ندارد ، زیرا که تا در آنجانخواییده المی ندارد .

و بدان که : خوف بر دو قسم است :

یکی : خوف ممدوح و مستحسن ، و آن خوف از خدای و عظمت او از گناه خود است که ضد امن از

ص : ۲۴۴

۱- ۴. فتح ، (سوره ۴۸) ، آیه ۲۹

۲- ۵. کافی ، ج ۲ ، ص ۲۲۷ ، ح ۱ .

۳- ۶. کافی ، ج ۲ ، ص ۲۴۱ ، ح ۳۷ .

مکر خداست ، و در بیان صفت دوم مذکور خواهد شد .

دوم : خوف مذموم ، و این قسم است که از جمله مهلکات است . و مراد در این موضع ، این قسم است و این قسم از خوف ، نتیجه صفت جبن است .

فصل : انواع خوف مذموم

بدان که این قسم از خوف بر چند نوع است که همه آنها مذموم و صاحب آنها در نزد عقل معاقب و ملوم است :

اول آنکه : خوف او از امری باشد که البته وقوع خواهد یافت و دفع آن در قوه بشر نیست . و شکی نیست که خوف از چنین چیزی از جهل و نادانی است و به غیر از الم عاجلی که دل آدمی را مشغول کند و او را از کار دنیا و آخرت باز دارد فایده ای بر آن مترتب نمی شود . و عاقل مثل این را بر دل خود راه نمی دهد و خود را به قضای الهی و مقدرات سبحانی راضی می سازد تا راحت حال و سعادت مآل به جهت او حاصل گردد .

دوم آنکه : خوف او از امری باشد که وجود آن احتمالی باشد و ممکن باشد که وقوع نیابد ، و شدن و نشدن آن در دست آن شخص نباشد . این خوف نیز مانند اول خلاف مقتضای عقل و از نادانی و جهل است ، بلکه این از اولی بدتر است . زیرا که هردو شریک اند در اینکه علاج و چاره آن در دست آدمی نیست . و مع ذلک در این نوع احتمال می رود که آن امر وقوع نیابد و متحقق نشود .

آری اللیله جبلی (سحر تا چه زاید شب

ص : ۲۴۵

آبستن است) هر لحظه فلک را گردشی است و روزگار را رنگی ، و پروردگار مهربان را الطاف خفیه از حد بیرون و از نهایت افزون است .

بلی نبود در این ره ناامیدی***سیاهی را بود روز سفیدی

ز صد در ، گر امیدت بر نیاید***به نومیدی جگر خوردن نشاید

سوم آنکه : خوف او از امری باشد که سبب آن در دست آن شخص باشد اما هنوز سبب آن یافت نشده باشد و از این ترسد که مبادا فلان اثر بر آن مترتب شود . و علاج آن ، آن است که : مراقب احوال خود باشد که این امر از او صادر نشود و مرتکب عملی که از عاقبت آن ترسد نگردد . و در هر کاری عاقبت آن را ملاحظه نماید ، و جانب بد آن را به نظر آورد ، و به محض ملاحظه یک طرف اکتفا نکند . و اگر بعد از صدور آن فعل ، تشویش عاقبت آن را داشته باشد از نوع دوم خواهد بود .

چهارم آنکه : خوف او از چیزهائی باشد که طبع از آن بدون سبب و جهت وحشت می کند ، مثل جن و میت ، خصوصا در شب در حالت تنهائی . و منشا این خوف غلبه قوه واهمه و قصور عقل و مدرک است ، و دلالت بر ضعف نفس می کند .

و بر عاقل لازم است که اندکی با خود تامل کند که امثال این امور به چه سبب باعث تشویش و خوف می شوند . کسی که در زندگانی او با قوت و قدرت از او نمی ترسیدی بلکه از حرب و مجادله او احتراز نمی کردی چگونه از

بدن میت بی حس و حرکت اوخوف می کنی؟! و کجا دیده و یا شنیده ای که مرده بر زنده حمله کرده باشد و بر او غالب شده باشد؟! و جنی که در میان علما در وجود آن خلاف است تو به چه دلیل یقین بر وجود او کردی؟ . و بعد از آنکه موجود باشد به چه سبب در مقابل تو در می آیدخود را به تو می نماید؟ و اگر هم نمود به چه دشمنی و عداوت در صدد ایذاء تو بر می آید؟ و اگر هم در صدد آن برآید به کدام قوت بر تو غالب می گردد؟ آخر نه انسان اشرف ممکنات و اکثر آنها مطیع و منقاد اویند به چه جهت اشرف کاینات با وجود این همه احتمالات از موجودی ضعیف الوجود و ناقص القوه پست فطرت خوف می کند؟! و صاحب این صفت باید که در شبهای تاریک به تنهایی خصوصا در مواضع موحشه صبر کند و خود را به آنجا بیفکند تا به تدریج این خوف از او زایل گردد . و خوف مرگ نیز در این نوع و نوع اول است .

علل خوف از مرگ

و چون عموم خوف از مرگ بیشتر ، و خوف از آن در نزد اکثر شدیدتر است و معالجه آن اهم است لهذا به خصوص بیان آن را می کنیم و می گوئیم که باعث خوف از مرگ چند چیز می تواند شد :

اول آنکه : چنان تصور کند که به مرگ فانی و معدوم صرف می شود و دیگر اصلا وجودی از برای او در هیچ عالمی نخواهد بود . و منشا این خوف ، سستی اعتقاد و جهل به مبدا و معاد است . و

ص: ۲۴۷

چنین شخصی از زمره کفار و از دایره اسلام برکنار است .

و علاج آن تحصیل اصول عقاید و استحکام آنها به ادله و براهین قطعیه و مجاهدات و عبادات است تا اینکه یقین از برای او حاصل شود که مرگ نیست مگر اینکه نفس جامه بدن را از خود دور کند و قطع علاقه از بدن نماید .

و بدانند که آدمی همیشه باقی و در بهجت و راحت و نعمت ، و یا عذاب و نقتم خواهد بود . علاوه بر اینکه چنانکه العیاذ بالله فرض نمائیم که آدمی به مرگ ، عدم صرف شود این امری نیست که منشا خوف و تشویش باشد ، زیرا که عدم را المی نیست و از چیزی متأثر نمی گردد .

و از این جهت است که یکی از علماء گفته : چنانچه آتشی بیفروزند و گویند هر که داخل آن شود معدوم می گردد من از آن خوف دارم که تا خود را به آن برسانم بمیرم و از معدوم شدن محروم گردم .

دوم آنکه : چنان گمان کند که از مردن نقصی به او می رسد و تنزلی از برای او حاصل می شود . و این نیست مگر از غفلت و جهل به حقیقت مرگ و انسان ، زیرا که هر که حقیقت این دو را شناخت می داند که مرگ باعث کمال رتبه انسان و انسانیت است و آدمی تا نمرده ناقص و ناتمام . نشنیده ای که هر که بمرد ، او تمام و [کامل] شد .

از جمادی مردم و نامی شدم***مردم از نامی ز حیوان سر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم***پس چه ترسم کی

بار دیگر هم بمیرم از بشر*** تا بر آرم از ملایک بال و پر

بار دیگر از ملک پران شوم*** آنچه در عقل تو ناید آن شوم

پس انسان کامل همیشه مشتاق مرگ و طالب مردن است . چنانچه سید اوصیاء علیه السلام فرمودند :

«و الله لابن ابيطالب انس بالموت من الطفل بئدی امه» (۱)

یعنی : «به خدا قسم که انس پسری طالب به مرگ و اشتیاقش به آن بیشتر است از انس طفل به پستان مادر»

آری کسی را که عقل کامل باشد می داند که مرگ ، آدمی را از ظلمت سرای طبیعت می رهاند و به عالم بهجت و نور و نعمت و سرور می رساند .

گر بنگری آنچنانکه رایست*** این مرگ نه مرگ ، نقل جایست

از خورد گهی به خوابگاهی*** و ز خوابگاهی به بزم شاهی

به واسطه مرگ ، از تنگنای زندان «دار بوار» (۲) مستخلص ، و در ساحت وسیع فضای «سرای قرار» (۳) داخل می شود . و از محل الم و مرض و خوف و بیم و فقر و احتیاج فارغ ، و در منزل راحت و صحت و امن و غنا متمکن می گردد . و از همنشینی منافقین و اشرار و ظالمین دیو سار دور ، و به مرافقت سکان عالم قدس و محرمان خلوتخانه انس مبتهج و مسرور می شود . نیم جانی خسته و دست و پای بسته و شکسته از تو می گیرند و زندگانی حقیقی و حیات ابدی به تو می دهند .

نیم جان بستاند و صد جان دهد*** آنچه در وهم تو ناید آن دهد

و کدام عاقل ابتهاجات عقلیه و

ص: ۲۴۹

۱- ۷. نهج البلاغه فیض الاسلام ، ص ۵۷ ، خطبه ۵ .

۲- ۸. خانه هلاکت و نیستی ، (کنایه از خانه دنیا) .

۳- ۹. خانه پایدار ، (خانه آخرت)

لذتهای حقیقیه و حیات ابد و پادشاهی سرمد رامی گذارد و در وحشت خانه پر از مار و مور مشوب به انواع مصیبت و بلا و مرض ورنج و عنا، ساکن می گردد؟! ای جان برادر!

تویی آن دست پرور مرغ گستاخ*** که بودت آشیان بیرون از این کاخ

چو از آن آشیان بیگانه گشتی*** چو دو نان جغد این ویرانه گشتی

بیفشان بال و پر ز آمیزش خاک*** پیر تا کنگر ایوان افلاک

پس ای دوستان! بیایید تا از خواب غفلت بیدار شویم و از مستی طبیعت هشیار گردیم و ساعتی با هم بنشینیم و به یکدیگر نصیحت کنیم و با هم بگوئیم:

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین*** نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست

تو را ز کنگره عرش می زنند صغیر*** ندانمت که در این دامگه چه افتاده ست

هان هان از وطن اصلی خود یاد آور و زنهار، که دیار حقیقی خود را فراموش مکن.

آتش شوق را دامن زن، و شعله اشتیاق به حرکت آور، و بال و پر روح قدسی را بر هم زن، گرد و غبار کدورات عالم جسمانیت را از آن بیفشان، این قفس تنگ خالی رابشکن و به آشیان قدس پرواز کن، بند گران علایق و عوایق را از پای خود باز کن، و خود را از تنگنای زندان ناسوت خلاصی ساز، قدمی در فضای دلگشای عالم لاهوت گذار و در صدر ایوان انس بر مسند عزت قرار گیر!

شاهد دولت در آغوش خود آر*** دست از این معشوق هر جائی بدار

بشکن

ص: ۲۵۰

این گوهر که مقدارش نماند***در دو عالم یک خریدارش نماند

مرغ زیرک باش و بشکن دام را*** خاک ره بر سرفکن ایام را

چند چند گرفتار دام طبیعت ، تا به کی محبوس در زندان رنج و زحمت ، هر ساعتی بار غمی تا به کی کشی ، هر لحظه جام المی تا چند نوشی نیش ؟ زهر آلود هم صحبتان منافق تا به چند ، زهر جانفرسای عزای دوستان موافق تا به کی ، پای از این خانه ویران بیرون نه و قدم در گلستان عالم سرور گذار !

چون تو بگذشتی ازین بالا و پست*** گلبنی بینی در آن صحرا که هست

زیر هر برگ گلی خوش اختری*** بیخ آن بگذشته از تحت الثری

شاخ آن از لا مکان سر بر زده*** سایه آن عرش را بر سر زده

یک جهان بینی به معنی صد هزار*** نو عروسان فارغ از رنگ و نگار

دمی از یاران و دوستان پاک (۱) یاد آور ، و زمانی از رفیقان آن شهر و دیار را به خاطر گذران .

«فما بالك نسیت عهد الحمی و رضیت بمصاحبه من لا ثبات له و لا وفاء» . (۲)

زد سحر طایر قدسم زسر سدره صغیر*** که در این دامگه حادثه آرام مگیر

گاهی باسکان عالم انوار رازی گوی ، و زمانی با همجنسان آن دیار صحبتی دار ، آه سرد از دل پر درد بر آور و رفیقان وطن اصلی را به خاطر آور با ایشان خطاب آغاز کن و بگو :

این روا باشد که من در بند سخت*** که شما بر سبزه گاهی بر

ص: ۲۵۱

۱- ۱۰. نسخه خطی : دوستان عالم پاک .

۲- ۱۱. چیست ترا که عهد دوستان را فراموش کردی و به رفاقت و مصاحبت کسی تن دادی که پایدار نیست و بی وفا است ؟

!

این کجا باشد وفای دوستان*** من به بند اندر شما در بوستان (۱)

یاد آرید ای مهان زین مرغ زار*** یک صبحی (۲) در میان مرغزار

یاد یاران یار را میمون (۳) بود*** خاصه کان لیلی و این مجنون بود

سوم: از اموری که باعث خوف از مرگ می شود، صعوبت قطع علاقه از اولاد و عیال، و دشواری گذشتن از منصب و مال است و ظاهر است که این ترس از مرگ نیست بلکه غم مفارقت بعضی از زخارف فانیه و مهاجرت از لذات دنیای دنیه است. و علاج این خوف آن است که تامل کند که چیزی که لا محاله گذاشتی [گذاشتنی] و خانه ای که البته از آن گذشتنی است چگونه عاقل دل به آن ببندد. اگر تو نمیری و آن را به جای گذاری آن خواهد مرد و تو را خواهد گذاشت. پس خواهی نخواهی باید از آن مفارقت کرد و چاره از مهاجرت آن نیست. و کسی را که اندک شعوری باشد چگونه به چنین چیزی مطمئن و دل خود را به آن ساکن می کند. پس باید محبت دنیا و ساکنان آن را از دل دور کرد تا از این خوف و الم، فراغت حاصل کرد.

چهارم: خوف از دشمنان و تصور خوشحالی ایشان است. و شکی نیست که این نیست مگر از وسوسه شیطان، زیرا که شادی و سرزنش ایشان نه به دین ضرر می رساند و نه به ایمان، و نه به بدن المی از آن حاصل می شود و نه به جان. چون توازین خانه رفتی چیزی که به خاطر تو نمی گذرد امثال این مزخرفات است، علاوه

ص: ۲۵۲

۱-۱۲. در نسخه های دیگر بیت چنین است: اینچنین باشد وفای دوستان من در این حبس و شما در بوستان

۲-۱۳. صبحگاهی، نوشیدنی که صبحگاهان نوشند.

۳-۱۴. مبارک

بر اینکه شماتت دشمنان و شادی ایشان مخصوص به مرگ نیست . زیرا که انواع بلا و نکبت و عنا و مصیبت از برای هر کسی در دنیا ممکن و دشمن به همه آنها شاد و خرم می گردد . پس هر که کراهت از آن داشته باشد باید چاره دشمنی را کند و دشمنان خود را به نوعی که مذکور خواهد شد دوست گرداند .

پنجم آنکه : خوف ازین داشته باشد که بعد از وفات او اهل و عیال او ذلیل و خار و ضایع و پایمال شوند ، و دوستان و اعوان و انصار او هلاک گردند . و این خیال نیز از وسوسه های شیطانیه و خیالهای فاسده است ، زیرا که هر که چنین خیالی کند معلوم است که خود را منشا اثری می داند و از برای وجود خود مدخلیتی در عزت دیگران یا ثروت و قوت ایشان می پندارد . زهی جهل و نادانی به خداوند عالم و قضا و قدر او ! چگونه چنین خوفی را به خود راه می دهد و حال اینکه مقتضای فیض اقدس آن است که هر ذره ای از ذرات عالم را به کمالی که برانزنده و سزاوار آن است برساند ، و هر کسی را به هر چه از برای آن خلق شده و اصل نماید ، و هیچ آفریده ای را حد تغییر و تبدیل آن نیست .

به چشم خود دیده ایم که اطفالی که نگاهبان و پرستار متعدد دارند هلاک شده اند ، و طفلان خودسر و بی پدر و مادر در کوچه و صحرا تنها و بی کس به سلامت مانده اند .

نمی بینی که بسیاری از علما و فضلا سعی ها کردند در تربیت اولاد خود ولی سعی

ایشان اثری نبخشید . و چه قدر از ارباب دولت و اغنیا مالهای بی حد از برای فرزندان خود گذارند ولی به اندک وقتی از دست ایشان به در رفته ثمری نداد . بسی یتیمان سر و پابرهنه که نه مالی از برای ایشان بود و نه تربیتی ، به واسطه تربیت مربی ازل به اعلی مرتبه کمال رسیدند و اموال بی حد و حصر فراهم آوردند ، بلکه به مراتب عالیه و مناصب جلیله رسیدند .

و غالب آن است که یتیمانی که در طفولیت پدر از سر ایشان رفته ترقی ایشان در دنیا و آخرت بیشتر می شود از اطفالی که در آغوش پدران پرورش یافته اند . و به تجربه رسیده است که هر که خاطر جمع و مطمئن بوده از اولاد خود به جهت مالی که از برای ایشان گذاشته ، یا به شخصی که اولاد خود را به او سپرده عاقبت به فقر و تهی دستی گرفتار گشته و به خواری و ذلت و پستی رسیده اند . بلکه بسیار شده است که آن مال یا آن شخص باعث هلاکت اولاد او شده اند . و هر که کار اولاد و بازماندگان خود را به خدا واگذارد و ایشان را به رب الارباب سپرد البته بعد از او هر روز عزت و قوت و مال و دولت ایشان زیادتر شده .

پس کسی که عاقل و خیر خواه اهل خود باشد باید کار و بار اولاد و عیال خود را به خالق و پروردگار ایشان گذارد و آنها را به مولی و آفریدگار ایشان سپارد .

نعم المولی و نعم النصیر . (۱)

ششم آنکه : خوف او از عذاب الهی باشد ، به واسطه معاصی

ص: ۲۵۴

و گناهمانی که از اوصادر شده . و این نوع خوف ، از انواع خوف ممدوح ، و در آیات و اخبار مدح صاحبان آن شده - همچنان که بعد از این مذکور خواهد شد - و لیکن ، باقیماندن بر این ترس ، و در صدد علاج آن بر نیامدن به توبه و انابه ، و ترک معصیت ، از جهل و غفلت است . و شرح این خوف ، بعد از این بیاید ، علاوه بر این ، خوف حقیقه از مرگ نیست ، بلکه خوف از چیزی است که می ترسد بعد از مرگ حاصل شود .

و از آنچه گفتیم معلوم شد که : خوف از موت ، به سبب یکی از جهات مذکوره ، راهی ندارد . و عاقل نباید آن را به خود راه دهد ، و باید تامل نماید ، که مرگ ، شربتی است که هر کس را چشیدنی است ، و ضربتی است که به هر فرقی رسیدنی است . بلکه در فن حکمت ثابت است که : هر مرکبی البته فاسد می شود . پس بدن ، که مرکب از عناصر است ، ناچار باید به فساد انجامد . پس آرزوی حیات دائمی و تمنای بقای ابدی از برای بدن ، خیالی است محال ، و عاقل چنین آرزویی نمی کند ، بلکه یقین می داند که :

هر چه در نظام عالم می شود ، خیر و صلاح است . پس ، خود را به هر چه می شود رضا و خشنود می کند ، و الم و کدورت به خود راه نمی دهد . و اگر تمنا و آرزویش طول عمر است ، تامل کند که اگر طول عمر

را به جهت استیفای لذات جسمانی می خواهد، بدانند که: چون پیری او را دریافت مزاج ضعیف می گردد، و قوا و حواس مختل می شود، و از کار باز می ماند، و صحت که عمده لذات است زوال می پذیرد، نه از اکل، لذت می برد و نه از جماع. و لحظه ای از دردی و المی خالی نیست. و روز به روز در تنزل و رو به پستی دارد، تا به حدی می رسد که در نزد مردمان، بلکه اهل و عیال خود خوار و بی مقدار می شود. همچنان که در کتاب خداست که:

«و من نعمه ننکسه فی الخلق» (۱)

یعنی: «هر که را پیر و معمر کردیم او را در میان مردم خوار و منکوس می گردانیم».

و علاوه بر اینها، هر روز مبتلا به عزای فرزندی و صدیقی، و هر شام گرفتار مرگ دوستی و رفیقی است. و بسا باشد که: گرفتار انواع مصیبت و ناخوشی گردد، و فقر و احتیاج به او رو آورد. و حقیقه کسی که طالب طول عمر است، طالب این همه زحمتهاست. و اگر مقصودش از طول عمر، کسب فضایل و اخلاق حسنه و طاعت و عبادت است، شکی نیست که: در پیری. تحصیل کمال در نهایت صعوبت است. و کسی که ملکات بد را از خود دفع نکرد تا به پیری رسید، و ریشه آنها در دل او مستحکم گشت، کجا می تواند که آنها را زایل کند، و اخلاق حسنه را تحصیل نماید، زیرا که بعد از استحکام ریشه آنها، دفع آنها

ص: ۲۵۶

موقوف است به ریاضاتی و مجاهداتی، که در پیری تحمل آنها ممکن نیست.

و از این جهت است که: در اخبار وارد شده است (۱) که:

«چون آدمی را سن به چهل سالگی رسید، و رجوع به نیکی نکرد شیطان به نزد او می آید و دست بر روی او می کشد، و می گوید پدرم فدای روئی باد که دیگر برای او هرگز رستگاری نیست».

با وجود اینکه طالب سعادت، باید در هر حالی در فکر تحصیل آن باشد، و صفات بد را که از جمله آنها طول امل است، از خود زایل کند، و به عمری که از برای او مقرر شده است راضی بوده باشد، و همیشه به قدر امکان در فکر تحصیل کمال، و خلاصی از زندان دنیای غدار، و قطع علاقه از لذات دنیه، و میل به حیات ابدیه، روز و شب در اکتساب کمالات، و مناجات با حضرت خالق الارباب بوده، تا از قفس طبیعت مستخلص، و به اوج عالم حقیقت پرواز نماید. و از برای او موت ارادی، که منشا حیات طبیعی است حاصل گردد. و در این وقت مشتاق مرگ می شود، و از تقدیم و تاخیر آن روا ندارد. نه او را به این ظلمتکده که منزل اشقیاء و فجار، و مسکن شیاطین و اشرار است میلی، و نه این زندگانی فانی را در نظر او اعتباری و وقعی است. خاطرش به عالم اعلی متعلق، و دلش به مصاحبت مجاوران حرم قدس «شایق»، (۲) همیشه بساط قرب حق را جویند، و زبان حالش به

ص: ۲۵۷

۱- ۱۷. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۵ و سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۰۴. (با اندک تفاوتی)

۲- ۱۸. مشتاق، مایل

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم*** راحت جان طلبم از پی جانان بروم

به هوای لب او ذره صفت رقص کنان*** تا لب چشمه خورشید درخشان بروم

فصل : اطمینان قلب و طریقه تحصیل آن

بدان که : ضد این خوف ، اطمینان قلب است در امور مذکوره ، که مطلقا از امثال این امور مضطرب نگردد ، و ترس و بیم در دل او راه نیابد . و شکی نیست که : این فضیلتی است مطلوب ، و کمالی است به غایت مطلوب ، صاحب آن در نظرها محترم ، و در نردارباب بصیرت مکرم ، و کسی که از این صفت خالی است ، و از چیزهایی که مذکور شدخائف و ترسان است ، نام مرد بر آن نهادن ناگوار ، و در نظر مردمان بی وقع و بی اعتبار ، کودکی است جثه مردان دارد ، و مردی است که طبیعت زنان دارد .

پس کسی که خود را از زمره مردان شمارد ، باید تحصیل این صفت نماید ، و قوت قلب را کسب کند ، و چون شاخ ضعیف از هر بادی نلرزد . مانند گیاه خشک هر نسیمی او را به اضطراب نیاورد ، بلکه مانند کوه ، پای بر جای بوده باشد . و بداند که : صاحبان قلوب قویه و نفس مطمئنه را در دلها هیبتی و حشمتی است . بلکه آنچه مشاهده می شود از اضطراب و تزلزل بعضی دیگر ، در نزد شخص دیگر ، به واسطه قوه نفس آن شخص است . و غالب آن است که در مقام مخاصمه و منازعه ، بلکه مباحثات علمیه ، دل هر یک قویتر و نفس هر کدام

مطمئن تر آن دیگری را مغلوب و مضمحل می سازد . و طریقه تحصیل این صفت تامل کردن است در آنچه مذکور شد . و اندک اندک خود را در مواضع خوف و بیم نگاهداشتن و در «مخاوف» (۱) و محل خطر صبر کردن تا به تدریج ملکه حاصل گردد و در دل قوتی و اطمینانی پیدا شود .

صفت دوم : ایمنی از مکر خدا

ایمنی از مکر خدا

از صفات رذیله متعلق به قوه غضبیه ، ایمنی از مکر الله است ، که آدمی از عذاب الهی و امتحانات او ایمن نشیند و از عظمت و جلال او نیندیشد ، و در دل اندیشه مؤاخذه او را نداشته باشد . و در اینجا چند فصل است :

فصل اول : سبب ایمنی از مکر الله

بدان که : سبب این صفت ، غفلت از عظمت رب العزه و جهل به ابتلاء و امتحانات آن حضرت ، یا عدم اعتقاد به محاسبه روز قیامت و جزا دادن اعمال از نیک و بد ، یا اطمینان به سعه رحمت و رافت او یا اعتماد بر طاعت و عبادت خود است . و این صفت از هریک از این اسباب که ناشی شده باشد از صفات مهلکه و موجب نکال و خسران مال است ، چون باعث آن یا کفر است یا جهل یا غرور یا عجب ، و هر یک از آنها راهی است که آدمی را به هلاکت می کشاند .

پس اگر غفلت از عظمت الهی باشد باعث آن جهل و نادانی است . و اگر از عدم اعتقاد باشد منشا آن کفر و بی ایمانی است . و اگر از تکیه به رحمت الهی باشد غرور است . و اگر از اعتماد بر عمل خود باشد عجب است . و اخبار و آیات بر

ص: ۲۵۹

مذمت ایمنی از مکر خدا مستفیض ، (۱) و در کتاب کریم وارد است که :

«فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون» (۲)

یعنی : «از مکر خدا ایمن نمی گردند مگر جماعت زیانکاران» .

و به تواتر ثابت شده است که : طایفه فرشتگان و خیل پیغمبران از مکر الهی خائف و ترسان اند . همچنان که مروی است که :

«بعد از آنکه از ابلیس سر زد آنچه سر زد و مردود در گاه احدیت شد ، و به آن لعین رسید آنچه رسید ، جبرئیل و میکائیل که از مقربان بارگاه رب جلیل اند با هم به گریه و زاری نشستند ، خطاب الهی به ایشان رسید که :

چه شده است شما را و به چه سبب گریه می کنید ؟ عرض کردند که : پروردگارا ! از امتحان تو می ترسیم و از ابتلای تو ایمن نیستیم . پس خداوند جلیل فرمود که : همیشه چنین باشید و از مکر من ایمن نگردید» (۳) .

مروی است که :

«حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جبرئیل امین از خوف خدا گریستند ، پس خدا به ایشان وحی فرستاد که چرا می گریید و حال آنکه من شما را ایمن گردانیدم ؟ عرض کردند : کیست که از آزمایش تو ایمن شود» . (۴)

گویا که ایمن نشدن ایشان از این راه بود که ایمن نبودند از اینکه خدا فرمودند که :

«من شما را ایمن کردم ، از راه امتحان و آزمایش باشد ، یا اگر خوف ایشان تسکین یابد معلوم شود که ایشان از مکر ایمن گشته اند و وفا به قول خود ننموده اند» .

همچنان که چون

ص : ۲۶۰

۱- ۲۰. رک : بحار الانوار ، ج ۷۲ ، ص ۳۳۶ ، باب «الیاس من روح الله و الا من مکر الله» .

۲- ۲۱. اعراف ، (سوره ۷) ، آیه ۹۹

۳- ۲۲. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۰۵ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۵۷ .

۴- ۲۳. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۴۸ ، و محجه البیضاء ج ۷ ، ص ۲۹۰ .

ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام را در منجیق گذاردند که به آتش افکنند ، گفت : «حسبی الله» یعنی : خدا کافی است مرا در هر حال و هیچ چیز دیگر را اعتنا ندارم . و چون این ادعای بزرگی بود پروردگار عالم او را آزمایش فرمود و جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا در هوا به او رسیده گفت : «ای ابراهیم ! اگر حاجتی داری بگو تا بر آرم» . آن بزرگوار گفت : حاجت دارم اما نه به تو . گفت : به آنکه حاجت داری بخواه و طلب کن . گفت :

«علمه بحالی حسبی عن مقالی» .

یعنی : «با وجود علم او به حال من ، احتیاج به گفتن من نیست» . (۱)

زهی بزرگوار شخصی که در چنین حالی به روح القدس التفات نکرد و ذات شریفش از بوته امتحان ، تمام عیار برآمد و از این هت خدای - تعالی - فرمود :

«و ابراهیم الذی وفی» (۲)

یعنی : و ابراهیمی که به گفته خود وفا کرد و به غیر من التفات و اعتنا نکرد» .

پس بنده مؤمن باید در هیچ حال از آزمایش و امتحان خدا غافل ننشیند همچنان که ملائکه و انبیاء ، ایمن نبودند و مؤاخذه و عذاب الهی را فراموش نکند .

ابتلاها می کند آه الغیث*** ای ذکور از ابتلاهایش اناث

گر تو نقدی یافتی نگشادهان*** هست در ره سنگهای امتحان

و از خوف آزمایش و مکر الله بودی که موسی بن عمران چون ملاحظه سحر سحره را نمود اندکی در باطن ترسید ، چنانکه خدای - تعالی - خبر داده که :

«فاوجس

ص: ۲۶۱

۱- ۲۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۵، ح ۷۰، ج ۷۰ و ج ۱۲، ص ۳۸، ح ۲۱.

۲- ۲۵. نجم، (سوره ۵۳)، آیه ۳۷.

و معالجه این صفت - علاوه بر آنچه خواهد آمد از معالجه عجب و غرور - ، آن است که تحصیل صفت خوف از خدا کند که ضد این صفت است .

فصل دوم : خوف از خدا و انواع آن

بدان که : ضد این صفت مذمومه ، خوف از خداست و آن بر سه نوع است :

اول : خوف بنده از عظمت و جلال کبریای خداوند متعال . و ارباب قلوب ، این نوع را خشیت یا رهبت نامند .

دوم : خوف از گناهانی که کرده و تقصیراتی که از او صادر گشته .

سوم : خوف از این هر دو باهم .

و شبهه نیست در اینکه هر قدر معرفت بنده به عظمت و جلال آفریدگار و ارتفاع شان او و علو مکان او بیشتر ، و به عیوب و گناهان خود بیناتر ، ترس و خوف او زیادتر می شود ، زیرا که ادراک قدرت قاهره و عظمت «باهره» (۲) و قوه قویه و عزت شدید باعث اضطراب ، و وحشت می شود . شکی نیست در اینکه عظمت آفریدگار و قدرت او صفات جلال او و اوصاف جمال او در شدت و قوت ، غیر متناهی است و از برای احدی احاطه به صفات قدس او و ادراک کند آنها میسر نیست . بلکه بعضی از ادراک عالی به قدر قابلیت و طاقت خود بر سبیل اجمال ، بعضی از صفات او را می فهمند و آن هم فی الحقیقه نه از صفات او بلکه از غایت امری است که عقول قاصره ایشان به آن می رسد و آن را کمال تصور می کند .

خیال نظر خالی از راه او** ز گردیدگی دور خرگاه

ص: ۲۶۲

۱-۲۶. طه ، (سوره ۲۰) ، آیه ۷۰ .

۲-۱. درخشان ، آشکار

و اگر ذره ای از نور خورشید حقیقت بعضی از صفات او بر دل‌های ارباب عقول قویه پرتو افکند خار و خس وجود ایشان را درهم سوزد و تار و پود هستیشان را از هم بگسلاند. و اگر گوشه ای از پرده جمال ازل از برای صاحبان مدارک عالیه برداشته شود اجزای وجودشان از هم پاشیده و دل‌های ایشان پاره پاره گردد. و نهایت فهم نفوس قادیسیه و عقول عالیه آن است که بفهمند که رسیدن به حقیقت صفات جلال و جمال اومحال است، و زبان عقل از ادای شمه ای از اوصاف او حقیقه ابکم و لال.

و همین قدر بدانید که دست اندیشه از دامن جلالش کوتاه، و پای وهم را در ساحت قدسش راه نیست.

کمال حسنش از اندیشه بیرون*** ز حد عقل فکرت پیشه بیرون

و فهمیدن این مرتبه نیز به اختلاف عقول و مدارک، مختلف می گردد. و هر که رامدرک بیشتر و عقل کامل تر است حیرت و سرگردانی بیشتر و عظمت و جلال اوشناساتر و خوف و دهشت او افزون تر است.

و از این جهت پروردگار عالم می فرماید:

«انما یخشی الله من عباده العلماء» (۱)

یعنی:

«این است و جز این نیست که خشیت و دهشت از خدا مخصوص بندگان است که عالم و دانا هستند».

و سید رسل صلی الله علیه و آله فرمودند:

«انا اخوفکم لله» (۲)

یعنی: «ترس من از خدا از همه شما بیشتر است.»

و البته به گوش تو حکایت خوف طایفه انبیاء و فرقه اولیاء رسیده، و در هر

ص: ۲۶۳

۱-۲. فاطر، (سوره ۳۵)، آیه ۲۸.

۲-۳. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۳۵، به نقل از صحیح بخاری. و محجه البیضاء ج ۷، ص ۲۷۰.

شب غشهای پی در پی امیر مؤمنان را شنیده ای ، (۱) و سبب این ، کمال معرفت به خدا است ، زیرا که معرفت کامله در دل اثر می کند و آن را به سوزش و اضطراب می آورد ، و اثر آن ازدل به بدن سرایت می نماید و تن را ضعیف و لاغر ، و چهره را زرد ، و دیده را گریان می سازد ، و به جوارح و اعضاء سرایت می کند و آنها را از معصیت باز ، و به طاعت و عبادت می دارد . و کسی که سعی در ترک معاصی و کسب طاعات نکند دل او از خوف خدا خالی و هیچ مرتبه از خوف از برای او حاصل نیست . و از این جهت گفته اند :

خائف کسی نیست که چشم خود را بمالد و گریه کند بلکه کسی است که از عاقبت آنچه می ترسد احتراز کند .

و بعضی از عرفا گفته اند که : بنده در هنگامی از خدا می ترسد که از گناه پرهیز کند ، مانند بیماری که از خوف طول مرض از غذاهای ناسازگار پرهیز می کند . و همچنین به صفات و احوال سرایت می کند و آتش شهوات را فرو می نشاند ، و لذتهای دنیویه راناکوار می سازد ، و طعم معاصی شیرین در کام طبعش تلخ و مکروه می گردد ، همچنان که غسل ناگوار می شود نزد کسی که داند زهر با آن مخلوط است . و در این هنگام دل او از دنیا و خاشع می گردد . و همت او به کار خود و نظر کردن به عاقبت احوال خود مصروف می شود . و شغلی از برای او به جز مجاهده با نفس و شیطان و مراقبه احوال و محاسبه اعمال خود نمی ماند

ص: ۲۶۴

. و يك نفس را از برای خود غنيمت می شمارد و آن را به مصرف بی فايده نمی رساند . و به اوقات و ساعات خود «صنّت» (۱) هم می رساند و آن را به عبث خرج نمی کند . و به يك کلمه لغو که از او سر زند ، يا خيال هرزه که به خاطرش گذرد در مقام مؤاخذه نفس و عتاب و خطاب با آن در می آيد . و ظاهر و باطن خود را به چاره آنچه از آن می ترسد مشغول می سازد و هيچ چيز ديگر را به خاطر خود راه نمی دهد ، مانند کسی که به چنگال شيری درنده گرفتار گردد ، يا به دریای طوفانی غرق شود که فکری ديگر بجز خلاصی از آن ندارد و خيالی بجز رهائی از آن نمی کند .

همچنان که از جمعی صحابه و تابعين مشهور ، و از سلف صالحين ماثور است .

و اقل مرتبه خوف آن است که اثر آن در اعمال ظاهر شود و آدمی را از محرمات باز دارد و در اين وقت مرتبه ورع حاصل می شود . و اگر از اين مرتبه ترقی کند و خوف او به مرتبه ای رسد که او را از شبهات نیز نگاه دارد صاحب تقوی خواهد شد . و اگر از اين مرتبه نیز ترقی کند و خود را بالکلیه به خدمت پروردگار بدارد و از فضول دنيا اعراض کند و نفسی از انفاس خود را صرف غير خدا نکند داخل زمره و حزب صديقين می گردد .

فصل سوم : مکروهاتی که سر منشا خوف و ترس است

مکروهاتی که سر منشا خوف و ترس است

بدان که خوف و ترس نمی باشد مگر از تشويش رسيدن مکروهی که آدمی آن را تصوير می کند ، و در خاطره خود ممثل می گرداند ، و از بیم وصول به آن

ص: ۲۶۵

متالم و خایف می گردد .

و مکروهاتی که بنده باید از آن بترسد بسیار است ، زیرا که خوف آدمی یا از دروی از بساط قرب ، و حجاب از لذت لقای پروردگار است ، و این بالاترین و بهترین مراتب خوف است . و این درجه خوف مقربین و صدیقین است . و سید اولیاء علیه السلام به این مرتبه اشاره فرموده که :

«فهنی یا الهی و سیدی و مولای ، و ربی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک» (۱)

یعنی : «ای معبود و آقا و پروردگار و مولای من ! گرفتم که صبر کردم بر عذاب تو پس چگونه صبر کنم بر فراق و دوری تو» .

چون از این مرتبه که تنزل کند ، خوف عباد و زهاد است ، و آن نیز انواع دارد .

پس خوف ، یا از سکرات مرگ و شدت آن است ، یا از شدت نکیر و منکر و درشتی و خشونت ایشان ، یا از عذاب قبر و تنهائی و وحدت آن ، یا از هول عرصه قیامت و وحشت آن ، یا از تصور ایستادن در نزد پروردگار و هیبت آن و شمردن گناهان و حیا و خجالت آن ، یا از رسوائی و شرمساری در محشر و بروز کردن باطن در نزد ملک و بشر ، یا در ماندن در محاسبه «مستوفیان» (۲) بازار روز قیامت ، یا از الم حسرت و پشیمانی و ندامت ، یا از محرومی از دیدار شفعیای روز رستاخیز ، یا از گذشتن صراط باریک تیز ، یا از آتش سوزنده ، و مار و کژدم گزنده ، و یا از

ص: ۲۶۶

۱-۶. دعای کمیل . رک : مصباح المتعجد شیخ طوسی ره ، ص ۷۷۸

۲-۷. حسابگران .

محرومی از نعیم بهشت ، و دوری از وصال حوران پاک سرشت ، و حرمان از پادشاهی جاودان ، و مملکت بی پایان .

و بسا باشد که ترس از چیزی باشد آدمی را به مکروهی برساند ، اگر چه خود آن چیز فی ذاته مکروه نباشد مانند مردن پیش از توبه یا شکستن توبه یا از تقصیر در وفا به حقوق پروردگار ، یا از غلبه نفس اماره و شیطان مکاره ، یا از فریب خوردن از دنیای دنیه و زخارف فانیه ، یا از اشتغال ذمه به حقوق مردمان ، و کشیدن بار حقوق ایشان ، یا از استدراج به تواتر نعمت و ثروت و عزت و صحت ، یا از ظهور عدم قبول طاعت و عبادت ، یا از سوء خاتمه و بدی عاقبت ، یا از آنچه در ازل به جهت او مقدر شده است و نحو اینها .

خوف از سوء عاقبت

و بیشتر خوفی که بر دل نیکان و متقین غالب است خوف سوء خاتمه است که دل‌های عارفین از آن پاره پاره است ، زیرا که - همچنان که مذکور خواهد شد - در آن وقت امر ، صعب و خطرناک است . و بالاترین این اقسام خوف سابقه است ، که خوف از روزازل باشد . از این جهت عبد الله انصاری (۱) گفته که : مردم از روز آخر می ترسند و من از روز اول .

و روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در منبر دست راستش را بلند کردند و کف مبارک را پیچیده فرمودند : «ای مردم آیا می دانید که در کف دست من چیست ؟ عرض کردند که خدا و رسولش داناترند . فرمودند که

ص: ۲۶۷

۱- ۸. او شیخ الاسلام ، عبد الله بن محمد بن علی انصاری هروی است ، که در سال ۳۹۶ به دنیا آمده و در سال ۴۸۱ از دنیا رفته است . و از عرفای بزرگ بشمار می رود . و کتاب «منازل السائرین» ، و «صد میدان» ، از تالیفات او است . جهت اطلاع بیشتر ، رک : معجم المؤلفین ، ج ۶ ، ص ۱۳۳ . و روضات الجنات ، ج ۵ ، ص ۱۱۵ . و ریحانه الادب ، ج ۲ ، ص ۱۶۹ .

: نامهای اهل بهشت و نامهای پدران و قبیله های ایشان تا روز قیامت . سپس دست چپش را برداشته و فرمودند که : آیامی دانید در کف دست من چیست ؟ باز عرض کردند که : خدا و رسولش داناترند . فرمودند که : نامهای دوزخیان و نامهای پدران و قبیله های ایشان تا روز قیامت . پس فرمودند که حکم خداست و حکم خدا عدل است که : «فریق فی الجنه و فریق فی السعیر» یعنی : طایفه ای در بهشت اند و طایفه ای در دوزخ» . (۱)

و در حدیثی دیگر وارد است که فرمودند که : «باشد که سعید را در راه اشقیاء ببرند تا مردم بگویند که مشابه با اهل شقاوت است ، بلکه از خود ایشان است ، ناگاه سعادت او را دریابد و داخل زمره سعدا گردد . و باشد که شقی را در راه اهل سعادت ببرند تا مردمان گویند که این چه مشابه سعادت است ، بلکه از ایشان است ، ناگاه شقاوت او را بگیرد . به درستی که کسی را که خدا از اهل شقاوت نوشت اگر در دنیا به قدر فوایق شتری که دست کشیدن به پستان اوست باقی بماند که البته خاتمه او به سعادت ختم نشود» (۲) .

فصل چهارم : خوف از خدا عالی ترین درجه خوف

بدان که مرتبه خوف از خدا از مراتب رفیعہ و درجات «منیعہ» (۳) است . و صفت خوف افضل فضائل نفسانیه و اشرف اوصاف حسنہ است ، زیرا که فضیلت هر صفتی به قدر اعانت کردن آن است بر سعادت . و هیچ سعادت بی بالاتر از ملاقات پروردگار و رسیدن به مرتبه قرب او نیست . و آن حاصل نمی شود مگر به تحصیل محبت و انس با خدا ، و آن موقوف

ص: ۲۶۸

۱-۹. کافی ، ج ۱ ، ص ۴۴۴ ، ح ۱۶

۲-۱۰. کافی ، ج ۱ ، ص ۱۵۴ ، ح ۳ .

۳-۱۱. مؤنث منیع : استوار و بلند .

است به معرفت او ، و معرفت و محبت و انس هم نمی رسد مگر به فکر و ذکر او ، و مواظبت بر فکر و ذکر نیز متحقق نمی شود مگر به ترک دوستی دنیا ولذتها و شهوتهای آن .

و هیچ چیز مانند خوف ، قلع و قمع لذت و شهوت دنیا را نمی کند . و از این جهت است که آیات و اخبار در فضیلت این صفت متواتر و متکاثرنند . و خدای تعالی از برای اهل خوف ، علم و هدایت و رضوان و رحمت را که مجمع مقامات اهل بهشت است جمع نموده و فرموده :

«انما یخشی الله من عباده العلماء» (۱)

یعنی : «خوف و خشیت از خدا برای اهل علم است و بس» .

و فرموده : «هدی و رحمه للذین هم لربهم یرهبون» (۲)

یعنی : «هدایت و رحمت از برای کسانی است که ایشان از پروردگار خود خائف و ترسان اند» .

و دیگر فرموده اند :

«رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه» (۳)

یعنی : «خدا از ایشان راضی و خشنود و ایشان از خدا راضی و خشنودند» .

و این مرتبه از برای کسی است که از پروردگار خود بترسد . و از بسیاری از آیات مستفاد می شود که : خوف از خدا از لوازم ایمان است ، و کسی که نترسد از ایمان بی نشان است چنانچه که فرموده اند :

«انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم» (۴)

یعنی : «جز این نیست که مومنان کسانی هستند که چون نام خداوند مذکور شد دلهای ایشان خوفناک گردد» .

و فرموده اند که : «و خافون ان

ص : ۲۶۹

۱-۱۲. فاطر ، (سوره ۳۵) ، آیه ۲۸ .

۲-۱۳. اعراف ، (سوره ۷) ، آیه ۱۵۴ .

۳-۱۴. بینه ، (سوره ۹۸) ، آیه ۸

۴-۱۵. انفال ، (سوره ۸) ، آیه ۲ .

کنتم مؤمنین» (۱)

یعنی: «اگر از اهل ایمان هستید از من بترسید»

و از برای خائفین، بهشت را وعده فرموده اند که:

«و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی» . (۲)

یعنی: «هر که از پروردگار خود بترسد، و خود را از هوا و هوس باز دارد، بهشت ماوی و منزل اوست» .

و می فرماید:

«و لمن خاف مقام ربه جتتان» (۳)

یعنی: «هر که از پروردگار خود بترسد از برای او دو بهشت است» .

و در خبر قدسی وارد شده است که: «به عزت خودم قسم، که بر هیچ بنده دو ترس را جمع نمی کنم، و از برای هیچ بنده دو امن را قرار نمی دهم. پس هر که در دنیا ایمن باشد از من در روز قیامت، او را خواهم ترسانید. و هر که در دنیا از من بترسد، در روز قیامت او را ایمن خواهم ساخت» . (۴)

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که

«هر که از خدا بترسد خداهمه چیزها را از او می ترساند. و هر که از خدا نترسد خدا او را از همه چیز می ترساند» . (۵)

روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله به ابن مسعود فرمودند که:

«اگر می خواهی در روز قیامت با من ملاقات کنی بعد از من از خدا خائف باش» . (۶)

از لیث بن ابی سلیم منقول است که گفت: «از مردی از انصار شنیدم که روزی بسیار گرم، در خدمت جناب

ص: ۲۷۰

۱-۱۶. آل عمران، (سوره ۳)، آیه ۱۷۵ .

۲-۱۷. نازعات، (سوره ۷۹)، آیه ۴۰ و ۴۱ .

۳-۱۸. الرحمن، (سوره ۵۵)، آیه ۴۶ .

۴-۱۹. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۷۹، ح ۲۸ (با اندک تفاوتی). و کنز العمال، ج ۳، ص ۱۵۰، ح ۵۹۱۹ .

۵-۲۰. کافی، ج ۲، ص ۶۸، ح ۳ .

رسول صلی الله علیه و آله در سایه درختی نشسته بودیم که مردی آمد و جامه از بدن خود کند و خود را بر روی ریگ تفتیده افکند، و بر روی آن می غلطید، گاهی پشت خود را داغ می کرد، و گاهی شکم خود را، و می گفت: ای نفس! بپش حرارت این ریگ را، که عذاب خدا از آنچه با تو کردم بالاتر و شدیدتر است. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به او نظر می کرد. پس چون جامه خود را پوشید حضرت به دست مبارک اشاره کرد و او را طلبید و فرمود: ای بنده خدا چه ترا بر آن داشت که چنین کردی؟ عرض کرد که: خوف خدا. حضرت فرمود که: به تحقیق که حق خوف را به جا آوردی، به درستی که خدا به تو مباحث نمود با اهل آسمان. پس حضرت روی مبارک به اصحاب خود کرد و فرمود که: «نزدیک این مرد روید تا دعا کند از برای شما». (۱)

و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که فرمودند:

«هیچ بنده مؤمنی نیست که از چشم او از خوف خدا اشکی بیرون آید اگر چه به قدر سر مگسی باشد و بر روی او ریزد مگر اینکه خدا آتش جهنم را بر روی او حرام می کند». (۲)

و باز فرمودند که:

«چون دل مؤمن از خوف خدا بلرزد، گناهان او می ریزد، مانند برگ که از درخت فرو ریزد». (۳)

و نیز فرمودند که:

«کسی که از خوف خدا

ص: ۲۷۱

۱- ۲۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۷۸، ح ۲۳.

۲- ۲۳. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۴۲.

۳- ۲۴. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۴۲.

بگریید داخل جهنم نمی شود تا شیری که از پستان دوشد به پستان باز گردد». (۱)

آری :

در پس هر گریه آخر خنده ای است***مرد آخر بین مبارک بنده ای ست

ز ابر گریان شاخ سبز و تر شود***نور شمع از گریه روشنتر شود

ای خنک چشمی که آن گریان اوست***وی همایون دل که آن بریان اوست

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که :

«در وقتی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در عراق بودند روزی نماز صبح را با مردم گزاردند ، چون فارغ شدند موعظه فرمودند و گریستند و مردم را گریاندند از خوف خدا ، سپس فرمودند : به خدا قسم که در عهد خلیل خودم رسول الله صلی الله علیه و آله قومی را دریافتم که صبح و شام گریه می کردند ، ژولیده مو ، غبار آلوده ، با شکمهای گرسنه ، از کثرت سجده پیشانی ایشان مانند زانوی شتر پینه کرده ، شبها را به سر می بردند در قیام و سجود ، گاهی بر پا ایستاده عبادت می کردند ، و زمانی به سجده می رفتند ، و با پروردگار خود مناجات می کردند ، و خلاصی از آتش جهنم را مسئلت می نمودند ، به خدا قسم که با وجود این حالت ، دیدم که ایشان خائف و ترسناک بودند ، گویا صدای آتش جهنم در گوشهای ایشان بود ، و چون نام خدا در پیش ایشان مذکور می شد می لرزیدند چنانچه درخت می لرزد . پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که : دیگر کسی آن حضرت را خندان ندید تا از دنیا مفارقت نمودند». (۲)

و نیز از آن حضرت مروی است

ص: ۲۷۲

۱- ۲۵. مسند احمد بن حنبل ، ج ۲ ، ص ۵۰۵

۲- ۲۶. کافی ، ج ۲ ، ص ۲۳۵ و ۲۳۶ ح ۲۱ و ۲۲ .

که :

«مؤمن همیشه میان دو ترس است : یکی ترس از گناهی که کرده است و گذشته است و نمی داند که خدا با او در آن چه خواهد کرد . و یکی دیگر ترس از عمری که باقی مانده است و نمی داند که خود در آن چه خواهد کرد . پس هیچ روزی را صبح نخواهد کرد مگر خائف و ترسان» . (۱)

و باز از آن حضرت مروی است که :

«از خدا بترس که گویا تو او را می بینی ، و اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند . و اگر چنین می دانی که او تو را نمی بیند پس کافری . و اگر چنین می دانی که تو را می بیند و باز معصیت او را می کنی پس او در نظر تو از همه بینندگان پست تر است» . (۲)

زیرا که اگر دیگری بر معصیت تو مطلع شود البته از معصیت احتراز می کنی .

و اخبار در امر به خوف و فضیلت آن بی شمار و ذکر همه آنها باعث «اطناب» (۳) بلکه محتاج به کتاب علی حده ای است .

و آنچه از اخبار که در فضیلت علم و تقوی و ورع و گریه و رجاء وارد شده است (۴) دلالت بر فضیلت خوف می کند ، زیرا که بعضی از آنها سبب خوف و بعضی مسبب و اثر آن اند ، و بعضی لازم آن . زیرا که علم و معرفت ، سبب خوف است ، و تقوی و ورع و بکاء اثر آن ، و رجاء لازم آن ، زیرا که تا کسی امید به چیزی نداشته باشد خوف از حرمان آن نمی دارد .

و مخفی نماند که آنچه در فضیلت

ص : ۲۷۳

۱- ۲۷. کافی، ج ۲، ص ۷۱، ح ۱۲.

۲- ۲۸. کافی، ج ۲، ص ۶۸، ح ۲.

۳- ۲۹. طولانی شدن .

۴- ۳۰. رک : کافی، ج ۲، ص ۶۷- ۷۱. و بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۲۳- ۴۰۱

و مدح خوف مذکور شد در وقتی است که از حد تجاوز نکند، و اگر از حد شایسته تجاوز نماید مذموم است. و توضیح این، آن است که: خوف از خدا حکم تازیانه دارد که بندگان را می راند به سوی مواظبت بر علم و عمل و طاعت و عبادت، تا به واسطه آنها به رتبه قرب الهی فایز، و لذت محبت و انس به خدا ایشان را حاصل گردد. و همچنان که تازیانه ای که به وسیله آن اطفال را تادیب می کنند، یا مرکب را می رانند حدی دارد معین، که اگر از آن کمتر باشد در تادیب طفل و راندن مرکب نفعی نمی بخشد و اگر از آن تجاوز کند طفل یا مرکب را هلاک می سازد، پس همچنین خوف، که تازیانه خداست حدی دارد، و آن قدری است که آدمی را به مقصدی که مذکور شد برساند.

پس اگر از آن حد کمتر باشد کم فایده بلکه بی اثر است، مانند چوب بسیاری باریکی که به مرکب قوی زنند که اصلاً متاثر نمی گردد. و این خوف، مانند رقت قلبی است که از برای زنان است، که به مجرد شنیدن سخن سوزناکی گریان می شوند و تا سخن قطع شد به حالت اول بر می گردند. یا مثل خوف آدمی است که در وقتی که چیز مهیب و هولناکی را مشاهده نماید و به محض اینکه از نظر غایب شد دل از آن غافل می شود. و این خوفی است بی فایده، و علامت آن، آن است که گاهی اگر حدیث مرگ و دوزخ را شنید فی الجمله تاثیری در دل او می کند و لیکن اثر در

اعضا و جوارح نمی کند و آنها رامقید به طاعت نمی نماید و از معاصی باز نمی دارد .

و چنین خوفی ، خوف نیست بلکه حدیث نفس و حرکت خاطر است و وجود و عدم آن مساوی است . و اگر از حد خود متجاوز شود و به حد افراط رسد بسا باشد که منجر به ناامیدی و یاس از رحمت خدا گردد ، و این حد ضلال و کفر است . «لا ییاس من روح الله القوم الکافرون» . (۱)

و شکی نیست که : چون خوف به این حد رسد آدمی راز عمل و طاعت باز می دارد ، زیرا که تا امید نباشد خاطر را نشاطی ، و دل را شوقی نیست . و چون نشاط و شوق بر طرف شد کسالت روی می دهد و آدمی از عمل بازمی ماند .

و چنین خوفی محض فساد و نقصان ، و در نزد عقل و شرع مذموم است . بلکه اصل خوف بالحقیقه چون ناشی از عجز و بیچارگی ، و از جهل به عاقبت کار خود حاصل است ، عین نقص و قصور است ، زیرا که کمال حقیقی ، چیزی است که : از برای خدانتوان ثابت کرد ، مانند علم و قدرت و امثال اینها . و لیکن هرگاه واسطه بر طرف شدن نقصی بدتر که ارتکاب معاصی و رسیدن به فضائل دیگر شود به این جهت کمال می شود .

پس هر خوفی که این فواید بر او مترتب نگردد مذموم خواهد بود . بلکه بسا باشد که باعث موت یا مرض یا فساد عقل گردد . و این مانند آن است که : در تادیب هر طفل او را چنان بزنند که بمیرد

ص: ۲۷۵

۱- ۳۱. «از رحمت خدا جز قوم کافر مایوس نمی شوند» . یوسف ، (سوره ۱۲) ، آیه ۸۷ .

یا عضوی از آن را بشکنند .

فصل پنجم : کیفیت تحصیل صفت خوف از خدا - جل جلاله -

کیفیت تحصیل صفت خوف از خدا

چون فضیلت خوف را دانستی و شرف آن را شناختی باید در صدد تحصیل آن برآئی و خود را به آن صفت بیارائی . و به چند طریق تحصیل خوف از خدا باید کرد .

ابتدا این مطلب را با مثالی توضیح می دهیم و آن ، این است که : هرگاه شیری قوی پنجه در راهی خفته باشد کسی که از بودن شیر در آنجا خبر ندارد بی باک رو به آن راه می رود . و همچنین آنکه بودن شیر را می داند ولیکن سببیت و درندگی شیر را نیافته است از آن احتراز نمی کند . و بسا باشد که : اندکی حکایت حمله و درندگی آن را شنیده و لیکن چون مدتی از آن گذشته ملتفت آن نیست ، و به این جهت نمی ترسد . و گاه است که : از همه اینها مطلع ، و لیکن به شمشیر ، یا قوت خود مغرور است و به این سبب از آن حذر نمی نماید .

پس کسی که از شیر خبر ندارد ، یا حمله و قوت شیر را نمی داند بعد از آنکه مطلع بوجود او یا بر سببیت او شود و یقین به اینها کرد خایف می گردد و رو از آن رامی گرداند . و بسا باشد که از درندگی شیر اطلاعی نداشته باشد و لیکن ببیند که ارباب عقول و مدرک چون به آنجا می رسند فرار می کنند او نیز به تقلید از ایشان فرار می کند ، مانند طفلی که ماری را ببیند ، گاه باشد که ست به جانب او دراز کند که آن را بگیرد و بازی کند ، و لیکن هر گاه پدر او حاضر باشد و

ص: ۲۷۶

می ترسد و می گریزد و چون طفل پدر رامشاهده می کند که می لرزد و راه گریز می جوید ، خوف بر آن طفل نیز غالب می شود و با پدر فرار می کند .

و کسی که حکایت درندگی شیر را اندکی شنیده و لیکن چون کم شنیده ملتفت نیست هر گاه کسی او را متذکر کند و نقل حمله های شیر و دریدن او را به او تجدید کند خایف می گردد و خود را محافظت می نماید .

و کسی که به قوت یا شمشیر خود مغرور است اگر متذکر این شود که گاه است شمشیر خطا کند یا کارگر نشود ، و قوت او از من زیادتر باشد ، یا حادثه ای روی دهد که باعث ضعف من شود ، در مقام حذر بر می آید .

و چون این را دانستی معلوم می شود که سبب کمی خوف از خدا یکی از سه چیز می شود :

اول : از بی خبری از عظمت و جلال خدا ، و جهل به مؤاخذه و عقاب روز جزا ، و سستی اعتقاد ، و ضعف یقین در اینها .

دوم : از غفلت و فراموشی از محاسبه روز قیامت ، و بی التفاتی به «اهوال» (۱) و عذابهای آن روز پر وحشت .

سوم : از اطمینان و خاطر جمعی به رحمت پروردگار ، یا مغرور شدن به طاعات و اعمال خود .

و معالجه هر یک از اینها از مثالی که گفتیم معلوم می گردد .

و خلاصه آنکه به چهار طریق می توان صفت خوف را تحصیل نمود :

اول آنکه : سعی نماید در تحصیل یقین و قوه ایمان به خدا و روز جزا و بهشت

ص: ۲۷۷

ودوزخ و حساب و عقاب ، و چون یقین درست به اینها تحصیل کرد از دوزخ خائف ، و به بهشت امیدوار می گردد . و این باعث می شود که در دنیا صبر بر مشقت و زحمت کند .

و چون قوه صبر از برای او حاصل شد او را به مجاهده و ذکر خدا و طاعت و عبادت وا می دارد . و به سبب ذکر و فکر ، انس به پروردگار ، و معرفت او حاصل می شود . و معرفت و انس ، باعث محبت خدا ، و رضا به مقدرات او می شود . و سایر مقامات مقربین از برای او میسر می شود . پس یقین ، منشا همه صفات حسنه ، و باعث وصول به جمیع مراتب محموده است .

دوم آنکه : پیوسته متفکر احوال روز حساب ، و متذکر انواع عقاب بوده ، مرگ را درپیش نظر بدارد ، و صعوبت عالم برزخ را تصور نماید ، و مؤاخذه روز قیامت رانصب العین خود سازد ، و احوال عرصه محشر و جزای گناهکاران را استماع نماید ، و اخبار و آثاری که در بیان شداید و احوال روز حساب رسیده ملاحظه کند .

سوم آنکه : مشاهده احوال خائفین از خدا را نماید ، و حکایات خوف انبیاء و اولیاء را گوش کند ، و ملاحظه کند خوف ایشان از پروردگار به چه حد بوده و به فکر کار خودافتد .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که :

«هیچ وقت جبرئیل علیه السلام به نزد من نیامد مگر اینکه از خوف پروردگار مرتعش و لرزان بود» . (۱)

روزی آن حضرت از جبرئیل

ص: ۲۷۸

سؤال کرد که :

«چرا میکائیل را هرگز خندان نمی بینم؟ عرض کرد که : از روزی که آتش جهنم خلق شده میکائیل نخندیده». (۱)

و مروی است که

«ابراهیم خلیل الرحمن که خلعت خلتش در بر ، و افسر کرامتش بر سر بود ، چون به نماز ایستادی صدای دل او به قدر یک میل راه رفتی». (۲)

«از داود پیغمبر ترک اولائی صادر شد تا زنده بود بر خود نوحه می کرد و پیوسته شغل او گریه و زاری بود . روزی متذکر خطای خود شد بی اختیار فریاد کرد و از جای خود جسته دست بر سر نهاد و سر به کوه و بیابان گذاشت و نوحه و گریه می نمود ، به حدی که سباع و درندگان بر دور او جمع شدند . گفت : بر گردید من شما را نمی خواهم ، من طالب کسانی هستم که بر گناه خود گریانند . مردم به او می گفتند که : تا چند می گریی و خود را رنجه می داری؟ می گفت بگذارید که گریه کنم پیش از آنکه روز گریه کردم سرآید ، و پیش از آنکه استخوانهایم را خورد کنند و شعله در احشای من افکنده ملائکه غلاظ و شداد را به گرفتن من امر کنند». (۳)

«یحیای معصوم چون به نماز ایستادی چنان گریستی که درخت و کلوخ از گریه او به گریه در آمدی ، و پدر بزرگوارش زکریا بر حال او گریه کردی تا بیهوش شدی . و یحیی همیشه از خوف خدا گریان بود تا از اشک چشمش گوشت روی او ریخت و دندانهایش از زیر پوست نمایان شد ، مادرش دو قطعه کرباس بر دو گونه او

ص : ۲۷۹

۱- ۳۴. مسند احمد بن حنبل ، ج ۳ ، ص ۲۲۴

۲- ۳۵. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۵۸ .

۳- ۳۶. محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۰۶ . و احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۵۸ .

گذاشت تا آب چشمش به جراحت گونه اش نرسد ، چون به نماز ایستادی این قدر گریستی که آن کرباس در آب چشمش غرق شدی ، مادرش آن را برداشتی و فشردی ، چون یحیی می دید که مادرش آنها را می فشارد و آب از دستش جاری است آهی می کشید و می گفت : ای خدا این اشک چشم من است و این مادر من است و من بنده توام و تو ارحم الراحمینی» . (۱)

و خوف خاتم انبیاء به مثابه ای بود که قد مبارکش خم شده بود ، چنانکه چون راه رفتی مردمان گمان کردند که به رو در می افتد . و حتما شنیده ای که سید اولیاء شبی هفتاد مرتبه از خوف خدا بیهوش می شد . و چنانچه فقرات مناجات آن بزرگوار راملاحظه نمائی و عبارات ادعیه سید الساجدین را بشنوی مرتبه خوف و خشیت ایشان را خواهی دانست . پس بعد از آنکه خوف ایشان با وجود مرتبه عصمت به این حد باشد معلوم است که امثال ما چگونه باید باشیم .

چهارم آنکه : تأمل کند که فهمیدن حقایق قضا و قدر الهی و ادراک کند امور خداوندی در قوه بشر نیست و هیچکس را از آنچه در پس پرده است خبر نیست ، پس حکم کردن به آنچه به ظن و تخمین می آید غلط ، چه جای قطع و یقین ، پس به طاعت و ایمان خود خرسند شدن نیست مگر از بیخردی و بیخبری . بلکه اگر کسی همه خیرات از برای او حاصل ، و از دنیا بالمره گسیخته و منقطع باشد ، و بالکلیه در خدمت خدا مشغول بوده باشد خاتمه خود را چه می داند ؟ و از آخر کار خود چه خبر دارد ؟

ص : ۲۸۰

و چگونه مطمئن می شود که دفتر حال او برنگردد ، و احوال او متبدل نشود ؟ ! و حال آن که گفته اند : گردش دل آدمی شدیدتر است از گردش آب جوشان در دیگ . و پروردگار مقلب القلوب می فرماید :

«ان عذاب ربهم غیر مامون» . (۱)

خلاصه معنی آنکه : کسی از آدمیان از عذاب خدا ایمن نیست ، پس انسان بیچاره کجا و اطمینان خاطر کجا ! چه جای نشستن و چه جای خاطر جمع شدن است ! باید بر خود گریه کنیم و بر احوال خویش نوحه نمائیم .

دیده ها بر دیگری چون میگری***مدتی بنشین به خود خون میگری

هر کجا نوحه کنند آن جا نشین***زانکه تو اولی تری اندر حنین

علت نرسیدن از سوء خاتمه

قبل از این مذکور شد که بالاترین خوفها ، خوف سوء خاتمه است . و از برای آن اسباب بسیار است ، و مرجع همه آنها سه چیز است :

اول : که از همه بدتر است آن است که در وقتی که سکر است مرگ ظاهر شود و احوال آن نمایان گردد ، در عقاید آدمی خللی هم رسد و شک یا انکاری در بعضی از عقاید در دل او حاصل شود ، و این حجابی گردد میان خدا و بنده ، که باعث عذاب مخلد ، و زیانکاری ابد ، و دوری دائمی از درگاه خدا گردد ، و به کفر از دنیا رحلت کند .

و می تواند شد که آدمی به امری که خلاف واقع باشد اعتقاد کند و در وقت مردن خلاف آن بر او ظاهر شود ، و به این سبب تشکیک در سایر عقاید صحیح خود کند

ص: ۲۸۱

و کافر گردد. زیرا که در ابتدا، اعتقاد او به همه یکسان بود، پس چون ملاحظه کند که یکی از آنها خطاست اطمینان او از سایر عقاید خود نیز بر طرف می گردد.

چنانکه گویند فخر رازی روزی می گریست. از سبب گریه او پرسیدند. گفت: حال هفتاد سال است که در مساله ای بنوعی اعتقاد داشتم امروز دانستم که باطل بوده، از کجا که سایر عقاید من چنین نباشد.

و بالجمله - العیاذ بالله - کسی که به این خطر افتد و پیش از آنکه رفع تشکیک او بشود و ایمان از برای او حاصل بشود از دنیا برود کافر رفته است. و بلهائی که ایمان به خدا و رسول و روز حساب بر سبیل اجمال دارند و این در قلب ایشان رسوخ کرده است از این خطر دورترند.

و از این جهت است که وارد شده است که:

اکثر اهل بهشت بلها خواهند بود. (۱)

و به این سبب در شریعت مقدسه منع شده است از: غور در بحث و نظر در خدا و صفات او. و سر در این، آن است که بلها آنچه را از شرع رسیده است چون اعتقاد کردند و فراگرفتند، بر آن باقی می مانند. و چون ذهن ایشان از فهمیدن شبهات قاصر، و به تشکیک و تردید معتاد نشده اند، در دل ایشان شک و شبهه خلجان نمی کند.

و خلاف کسانی که در فکر و بحث فرو رفته و عقاید خود را از عقول قاصره خوداخذ کرده اند، و با فکر سست خود عقیده ای را به

ص: ۲۸۲

۱- ۳۹. بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۲۸. مراد از بله و بلها کسی است که: ذاتا تمایل به کارهای خیر داشته و از شر و فساد غافل باشد رک: مجمع البحرین، ماده بله

دست آورده اند ، که ایشان را ثبات قدمی در اعتقادی نیست ، زیرا که عقول ناقصه ، از فهمیدن اکثر عقاید دینیه عاجز ، و ادله ای را که ترتیب می دهند مضطرب و متعارضند . و از بحث و فکر ، درهای شک و شبهه گشوده می شود . پس ذهن ایشان همیشه معرکه شکوک و شبهات است ، گاهی اعتقادی می کنند و به آن اطمینان بهم می رسانند بعد از آن در دلیلش تشکیک ، و اعتقادایشان ضعیف می شود . و پیوسته در حیرت و اضطراب و تشکیک و اشتباهند .

پس اگر به این حالت سكرات مرگ ، ایشان را دریابد چه استبعاد دارد که در بعضی از عقاید دینیه شک نمایند ؟ ! و ایشان مانند کسی هستند که : در کشتی شکسته نشسته باشد و کشتی او در گرداب افتاده ، موجی آن را به موجی دیگر اندازد . و غالب این است که چنین کسی غرق می شود .

و از نصیر الدین طوسی ، که از اعظام متکلمین است منقول است که گفت : هفتاد سال در علوم عقلیه فکر کردم و کتابهای بسیار در آنها تصنیف کردم و بیش از این نیافتم که این مخلوقات را خالق است ، و در این هم یقین عجوزه های قبیله از من بالاتر است .

پس طریق صحیح آن است که : همه کس اصل ایمان و عقاید خود را از صاحب وحی اخذ کند . و باطن خود را از صفات ذمیمه و اخلاق خبیثه پاک سازد . و به اعمال صالحه و طاعات مشغول گردد . و متعرض تفکر در آنچه از طاقت او بیرون است نگردد ، تا الطاف ربانیه او را دریابد

دوم: از اسباب سوء خاتمه آن است که: ایمان آدمی ضعیف باشد و به سبب ضعف ایمان و عقیده، دوستی خدا در دل او کم باشد، و دوستی دنیا و اهل و عیال و منصب و مال بر دوستی خدا غالب باشد. پس چنین کسی به تدریج محبت دنیا بر او غلبه می کند تا به جایی می رسد که دوستی خدا در نهایت کمی می شود. و از آن، چیزی که اثری در مخالفت نفس اماره و شیطان کند باقی نمی ماند. و از این جهت دل او تاریک و سیاه می شود. و گرفتگی و افسردگی در آن هم می رسد. و قساوت آن را فرا می گیرد. و تاریکی گناهان بر آن مترکم میشود. و بالکلیه نور ایمان از آن بر طرف می شود.

پس چون سکران مرگ در رسد، و بر او ظاهر شود که: حال باید از دنیا مفارقت کند، و آنچه محبوب اوست از مال و فرزند، همه را ترک کند، و این فعل را از خدامی داند، لهذا آن قلیل دوستی خدا هم که باقی مانده تمام می شود. بلکه مبدل به بغض و انکار می گردد، زیرا که چنان می داند که: خدا میان او و میان مال و فرزند و اهل و عیال و سایر آنچه دوست دارد جدائی افکنده است. و دوستی بسیار هم با خدا ندارد که به قضای او راضی باشد. پس در دل او انکار و کراهت، بلکه بغض و عداوت داخل می شود. چنانکه هرگاه کسی یکی از فرزندان خود را اندک دوستی داشته باشد

و مالی داشته باشد ، که در نزد او از آن فرزند عزیزتر باشد و آن فرزند آن مال را تلف کند آن قلیل دوستی او به عداوت مبدل می شود .

پس هر گاه چنین کسی در حالت انکار و بغض بمیرد بر سوء خاتمه مرده است ، و وارد خواهد شد بر خدا مانند بنده گریخته خصمانگی که او را به قهر گرفته باشند و به نزد مولای خود برند .

پس بر هر کسی لازم است که سعی کند که دوستی خدا بر دل او غالب باشد و هیچ چیز را از او دوست تر نداشته باشد تا در وقت مردن از این قسم سوء خاتمه نجات یابد .

و حق - سبحانه و تعالی - به این قسم سوء خاتمه در کتاب کریم اشاره فرموده اند که :

«قل ان كان ابائكم و ابنائكم و اخوانكم و ازواجكم و عشيرتكم و اموال اقترفتموها و تجاره تخشون كسادها و مسكن ترضونها احب اليكم من الله و رسوله و جهاد في سبيله فتربصوا حتى ياتي الله بامر» (۱)

یعنی : «بگو به مردمان که اگر پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و زنان شما و اقارب و خویشان شما و مالهایی که کسب کرده اید ، و تجارتی که از کساد و ناروایی آن می ترسید ، و خانه هایی که آنها را پسندیده اید ، در نزد شما محبوب تر است از خدا و رسول خدا و جهاد کردن در راه خدا پس منتظر باشید تا امر خدا بیاید» .

یعنی سكرات مرگ بر شما ظاهر شود ، و بیهوشی مرگ شما را فرا گیرد در آن وقت ضرر زیادی دوستی امور دنیویه

ص: ۲۸۵

و کمی دوستی خدا و رسول صلی الله علیه و آله معلوم خواهد شد .

سوم : از اسباب سوء خاتمه : کثرت معاصی و پیروی شهوات نفسانیه است ، زیرا که سبب متابعت شهوات ، و فرو رفتن در معاصی و سیئات ، غلبه شهویات ، و رسوخ آنها در دل است . و سبب آن نیست مگر بسیاری الفت و عادت به آنها . و هر چه را که آدمی به آن الفت گرفت و عادت کرد ، در وقت مردن همان به خاطر او می رسد و در نزد او متصور می شود .

پس اگر بیشتر میل او به طاعت و عبادت باشد در وقت رفتن او از دنیا دل او متوجه طاعت می شود . و اگر اکثر همت او مقصور بر معاصی و گناهان بوده ، یاد آنها در وقت مردن حاضر می شود . و کسی که بیشتر شغل او مسخرگی و استهزاء باشد در آن وقت مشغول آن می گردد . و همچنین در جمیع شغلها و عملهایی که در مدت عمر متوجه آنها بوده .

پس کسی که بیشتر فکر و ذکر او در معصیت و گناه بوده بسا باشد که در وقت مردن ، شهوت گناه بر او غالب ، و دل او متوجه آنها باشد ، و بر این حال قبض روح او شود . و این حالت ، حجابی شود میان او و میان پروردگار . و کسانی که دل آنها به شهوات مایل ، و معاصی و سیئات بر ایشان غالب است به این خطر نزدیک اند «اعاذنا الله سبحانه منه» . (۱)

و سر در این ، آن است که بیهوشی ای که پیش از مرگ حاصل می شود

ص: ۲۸۶

شبهه به خواب است ، پس همچنان که آدمی در خواب احوالی را که به آنها الفت کرده و عادت نموده می بیند ، و چیزهایی که شباهتی به آنچه در بیداری دیده ، ندارد هرگز در خواب نمی بیند . چنانچه کور مادرزاد هرگز روشنائی و رنگهای مختلفه را در خواب مشاهده نمی کند . و کسی که تازه به حد بلوغ رسیده باشد و محتمل شود ، صورت مجامعت به خواب او نمی آید . و همچنین در وقت سكرات مرگ و بیهوشی پیش از مرگ ، که مشابه خواب است به غیر از آنچه به آن معتاد شده و الفت گرفته به نظر او نمی آید .

و بسا باشد که به واسطه الفت و عادت ، صورت فاحشه در نزد او متمثل می شود و در آن وقت میل به آن می کند ، و به این خیال قبض روح می شود ، و به سوء خاتمه ازدنیا می رود .

و بدان که همچنان که بسیار می شود که در بیداری چیزهایی به خاطر او می گذرد که سبب آن را نمی داند ، همچنین در خواب و وقت مردن چیزهایی به خاطر او می آید که به باعث آن ملتفت نمی گردد . و گاه است که سبب آنها را بعد از التفات می توان یافت ، مثل اینکه صورت جمیلی را می بیند و به مناسبت آن به فکر صورت خوب دیگر می افتد . یا صورت خوبی را می بیند به ضدیت آن ، صورت بسیار بدی را متذکر می شود .

یا اسبی را ملاحظه می کند و به واسطه آن ، شخصی که وقتی سوار آن بوده به خاطرش می آید .

و بسیار می شود که بعضی چیزها به خاطر می گذرد که هر چند تامل

کند سبب آن رانمی فهمد ، و حالت خواب و سكرات مرگ نیز چنین است .

راه محافظت خاطر از معاصی در وقت مردن

و کسی که خواهد وقت مردن خاطر او از معاصی و شهوات محفوظ ، و اصلا به فکر آنها نیفتد باید که در تمامی عمر خود مشغول مجاهده بوده که نفس خود را از معصیت باز دارد . و ریشه شهوات را از دل خود بکند . و مواظبت بر علم و عمل نماید . و باطن خود را از فکر مشاغل دنیویه پردازد . و دل خود را محل محبت خدا و انس به او سازد .

و این را ذخیره هنگام مردن خود کند ، زیرا که هر کسی بر حالتی که زندگانی کرد می میرد . و بر حالتی که مرد محشور می شود . و به تجربه رسیده و مکرر مشاهده شده که هر کسی در وقت مردن ، دل او مشغول امری بوده که در زندگانی بیشتر متوجه آن بوده و آثار آن از او به ظهور می رسد .

و به این جهت است که معظم خوف اهل معرفت از این قسم خوف سوء خاتمه است ، که می ترسند در وقت مردن افکار ردیه و خواطر مذمومه به خاطر ایشان خطور کند و بر این حال بمیرند ، و همین حجاب میان آنها و پروردگار گردد ، زیرا که خلجان افکار ، بالکلیه داخل در تحت اختیار آدمی نیست ، اگر چه بسیاری عادت مدخلیتی تمام دارد . و از این جهت است که : اگر کسی بخواهد غیر از انبیاء و ائمه - علیهم السلام - رادر خواب نبیند ، و سوای عبادت و طاعت را در رؤیا ملاحظه نکند میسر او نمی گردد ،

اگر چه مواظبت بر صلاح و طاعت در این خصوص بی اثر نیست . و از این ، معلوم می شود که اگر آدمی در نفس آخر ، که روح با آن بیرون می رود سالم نماند همه اعمال حسنه او ضایع و بی فایده است . و سالم ماندن در آن نفس ، با اینکه دل جولانگاه خواطر باشد و در امواج افکار مضطرب باشد در نهایت اشکال است .

و به این جهت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که :

«مردی پنجاه سال عبادت و عمل اهل بهشت را می کند تا اینکه میان او و بهشت به قدر دوشیدن شتری باقی نمی ماند و خاتمه او به آنچه از برای او مقدر شده می شود» . (۱)

و معلوم است که در این مقدار وقت ، عملی دیگر که باعث شقاوت شود نمی تواند سرزند مگر افکار ردیه که چون برق خاطف در گذرند .

و به این سبب گفته اند که : «تعجب نمی کنم از کسانی که در دنیا هلاک شدند که چگونه هلاک شدند ، و لیکن تعجب می کنم از کسانی که نجات یافتند که چگونه نجات یافتند» (۲) .

و در حدیث رسیده است که : «چون روح بنده مؤمن را بر خیر و اسلام بالا-برند ، ملائکه تعجب می کنند و می گویند : چگونه نجات یافت از دنیائی که نیکان ما در آنجا فاسد شدند» . (۳)

و از اینجا سر فرموده حضرت ظاهر می شود که فرمودند : «مردم همه اهل هلاکت اند مگر علماء ، و علماء همه اهل هلاک اند مگر عمل کنندگان به علم خود ، و عمل کنندگان همه اهل هلاکت اند مگر مخلصین ، و مخلصین هم بر

ص: ۲۸۹

۱- ۴۲. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۵۵ ، به نقل از صحیح مسلم . و محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۰۲

۲- ۴۳. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۵۵ . و محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۰۱ .

۳- ۴۴. احیاء العلوم ، ج ۴ ، ص ۱۵۵ . و محجه البیضاء ، ج ۷ ، ص ۳۰۱ .

و به جهت این خطر عظیم و تشویش و بیم مرتبه شهادت در راه خدا مطلوب، و مرگ «مفاجات»، (۲) ناگوار است، زیرا که بسا باشد که مرگ مفاجات، در وقتی اتفاق افتد که خاطر آدمی ملتفت به فکر بدی باشد.

و اما در شهادت در راه خدا، در حالی قبض روح می شود که در دل بجز محبت خدا امری باقی نماند، زیرا که: کسی به امر خدا و رسول رو به میدان کارزار می آورد که مرگ را به جهت رضای ایشان بر خود نوشته است. و از اینجا معلوم می شود که قتلی که سبب شهادتی که مذکور شد نباشد باعث اطمینان از این خطر نمی گردد، اگر چه به ظلم کشته شده باشد، یا به جهاد رفته باشد و لیکن مقصود او رضای خدا و رسول او نباشد.

پس بر هر کسی لازم است که سعی نماید که از این خطر عظیم نجات یابد. و خاتمه او به خیر، و عاقبت او به نیکوئی باشد. و آن به این نوع می شود که در وقت مردن، دل او متوجه خدا و مملو از حب و انس او باشد، تا به رستگاری جاوید فایز گردد. و این موقوف است بر مجاهده بسیار، تا نفس را از شهوات دنیویه باز دارد. و بالمره محبت دنیا را از دل بیرون کند. و از ارتکاب معاصی و ملاحظه احوال عاصیان و تصور و فکر در معصیت، غایت اجتناب را بکند. و از اهل معصیت، و شنیدن حکایات ایشان،

ص: ۲۹۰

۱- ۴۵. احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۵۶. و محجه البیضاء، ج ۷، ص ۳۰۳.

۲- ۴۶. ناگهانی.

نهایت احتراز را لازم شمارد . و بلکه محبت هر چیزی که غیر از خداست از دل بیرون کند . و خانه دل را بالمره از ما سوی الله بپردازد ، تا یاد خدا ملکه او شود . و بدون این ، مطمئن از اینکه خاتمه به خیر خواهد بود نمی توان شد .

بلی دانستی که بیهوشی ای که نزدیک مردن هم می رسد حکم خواب را دارد . و ملاحظه کن حالت خود را که در اکثر اوقات خوابهائی که می بینی مطلقاً در آن حالت در دل خود محبت خدا را نمی بینی . و به خاطر نمی گذرد که تو را خالق است به صفات کمال آراسته . بلکه امور باطله و خیالات فاسده ای که به آنها انس گرفته ای در خواب می بینی . و اگر - نعوذ بالله - در هنگام قبض روح ، دل تو مشغول چیزی از امور دنیوییه بوده باشد و ملتفت معرفت خدا و در بهجت و سرور از محبت او نباشی بعد از مردن همیشه بر این حال خواهی بود ، و زیانکاری ابد ، و شقاوت سرمد نصیب تو خواهد شد .

پس ای دوست ! از خواب غفلت بیدار ، و از مستی طبیعت هشیار شو . دوستی دنیای دنیه را از دل خود بیرون کن . و دل خود را به محبت انس پروردگار آباد ساز . از دنیائی که خانه عاریت است به قدر ضرورت قناعت کن . و از منزلی که باید رفت ، به مقدار حاجت کفایت نما . از غذا و طعام تو را این قدر بس است که حفظ حیات کند ، و زیاده خوردن آدمی را از قرب پروردگار دور ، و از بساط قرب عزت مهجور می سازد . و

از جامه به قدری که ساتر بدن باشد تو را کافی است ، و افزون از آن انسان را از کار آخرت باز می دارد . و از مسکن و خانه آن قدر که تو را از باران و آفتاب محافظت کند کفایت می کند ، و ازین بیشتر ، خانه جاوید را خراب می کند .

و اگر به اینها کسی ساخت ، یمکن که به کار آخرت پرداخت . و اگر از این تجاوزنماید شغل او در دنیا بسیار ، و دل او هر لحظه به فکری گرفتار می گردد . و هر دمی غمی ، و هر ساعتی محنتی ، هر نفسی مشغله ای ، و هر زمانی در مرحله ای خواهد بود .

برکات اوقات او به فکر این و آن تلف می شود ، و وقت و فرصت بر طرف .

و بعد از آنکه مشاغل دنیوییه را از خود دور کنی متوجه دل خود باش ، و لحظه ای از آن غافل مشو تا به هر وادی نیفتد . و سعی کن که پیوسته در فکر و ذکر خدا باشد و با او انس گیرد ، که به واسطه آن به بهجت ابدیه و سعادت دائمیه فایز گردد .

و چگونه عاقل دست از چنین مرتبه ای بر می دارد به جهت مشغول شدن به فضول دنیا و امور خسیسه این عاریت سرا ، که نه آن را بقائی ، و نه با کسی وفائی کرده . کسی زیاده از نصیب خود نخورده ، و از اینجا چیزی با خود همراه نبرده .

بند بگسل باش آزاد ای پسر***چند باشی بند سیم و بند زر

گر بریزی بحر را در کوزه ای***چند

صفت سیم : یاس و ناامیدی از رحمت خدا و مذمت آن

یاس از روح الله

یاس از روح الله . و این صفت از جمله مهلکات عظیمه بلکه گناهان کبیره است و در کتاب کریم نهی صریح از آن شده ، چنانچه می فرماید :

«یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمہ الله» . (۱)

یعنی : «ای بندگان من که بر خود ستم و اسراف کرده اید ! از رحمت خدا نا امید نشوید» .

و باز می فرماید : «و من یقنط من رحمہ ربہ الا الضالون» . (۲)

یعنی : «کیست که ناامید از رحمت خدا شود ، مگر گمراهان و اهل ضلالت» .

بلکه از بعضی آیات معلوم می شود که یاس از رحمت خدا موجب کفر است ، چنانکه می فرماید :

«لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون» (۳)

یعنی : «مایوس نمی شود از رحمت خدا مگر کفار» .

و مروی است که : «مردی از بسیاری گناهان ، این قدر خائف شده بود که از آمرزش خود ناامید بود . حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمودند : ای مرد ! مایوسی تواز رحمت خدا بدتر است از گناہانی که کرده ای» . (۴)

و روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که : «اگر بدانید آنچه را من می دانم ، کم خواهید خندید و بسیار خواهید گریست . و به بیابانها و صحراها بیرون خواهید رفت . و بر سینه های خود خواهید زد . و پناه به پروردگار خود خواهید برد . پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت : پروردگارت می فرماید که : بندگان مرا از من نا امید مکن» . (۵)

و مروی است که : «مردی بود در بنی اسرائیل که

ص: ۲۹۳

۱- ۱. زمر ، (سوره ۳۹) ، آیه ۵۳ .

۲- ۲. حجر ، (سوره ۱۵) ، آیه ۵۶ .

۳- ۳. یوسف ، (سوره ۱۲) ، آیه ۸۷ .

که به آرزو می گذرانند و دروغ می گویند ، رجا و امید ندارند . و به درستی که کسی که امید به چیزی داشته باشد در صدد طلب آن بر می آید . و کسی که از چیزی بترسد از آن می گریزد» . (۱)

و شخصی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که :

«قومی از دوستان تو معصیت می کنند و می گویند ما امیدواریم . حضرت فرمود : دروغ می گویند ، دوستان ما نیستند . اینها قومی هستند که امانی و آمال ، ایشان را مضطرب کرده است . کسی که امید به چیزی داشته باشد عمل از برای آن می کند» . (۲)

و باز از آن حضرت مروی است که :

«مؤمن ، مؤمن نیست تا خوف و امید داشته باشد . و خوف و امید نمی دارد مگر در وقتی که عمل کند از برای آنچه می ترسد و به آن امید دارد» . (۳)

فصل : خوف اصلح است یا رجا ؟

دانستی که خوف و رجا دو صفت اند از صفات محموده و اخلاق فاضله . و فضیلت آنها به اعتبار آن است که : آدمی را بر طاعت و عبادت وا می دارند ، و باعث مداوای دل رنجور می گردند .

و این در اشخاص مختلف می شود :

گاه است شخصی است که ترس و خوف ، او را از طمع و امید بیشتر به کاروا می دارد ، و چنین شخصی صفت خوف از برای او اصلح است از رجا .

و گاه است شخص دیگر بر عکس است ، و حکم آن نیز بر عکس است .

و کسی که بر او صفت امن از عذاب خدا غالب باشد ، و ایمن از

ص : ۳۰۹

۱- ۴۴ . کافی ، ج ۲ ، ص ۶۸ ، ح ۵ . و بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۳۵۷ ، ح ۴ .

۲- ۴۵ . کافی ، ج ۲ ، ص ۶۸ و ۶۹ ، ح ۶ . و بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۳۵۷ ، ذیل ح ۴ .

۳- ۴۶ . کافی ، ج ۲ ، ص ۷۱ ، ح ۱۱ . و بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۳۹۲ ، ح ۶۱ .

مکر الله بوده باشد صلاح او تحصیل صفت خوف است .

و کسی که یاس از رحمت خدا بر او غلبه داشته باشد اصلح از برای او تحصیل صفت رجا است .

و شخصی که غریق بحر معاصی و گرفتار دام شهوات دنیویه بوده باشد باید در صدد تحصیل خوف برآید .

و کسی که معاصی ظاهریه و باطنیه را ترک کرده باشد اصلح از برای او این است که :

ترس و امید او مساوی باشند .

و خلاصه اینکه : هر کدام که آدمی را بیشتر بر تحصیل مقصود و امید دارد ، تحصیل آن اهم است . و اگر در این خصوص

مساوی باشند اصلح ، اعتدال این دو صفت و تساوی آنها است .

همچنان که خدای - تعالی - در وصف جماعتی می فرماید :

«یدعون ربهم خوفا و طمعا»

یعنی : «پروردگار خود را می خوانند با ترس و امید» . (۱)

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به یکی از اولاد خود فرمودند که :

«ای فرزند ! چنان از خدا بترس که همچنین دانی که اگر طاعات همه اهل زمین را کرده باشی از تو قبول نخواهد کرد . و چنان

به خدا امیدوار باش که چنان دانی که اگر گناهان همه اهل زمین را کرده باشی تو را خواهد آمرزید» . (۲)

حارث بن مغیره گوید : به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که : «در وصیت لقمان چه بود ؟ فرمودند که : چیزهای

عجیبه در آن بود ، و عجیب تر از همه آنکه : به پسر خود وصیت کرده بود که چنان از خدا

ص : ۳۱۰

۱- ۴۷. سجده ، (سوره ۳۲) ، آیه ۱۶ .

۲- ۴۸. بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۳۹۴ ، ذیل ح ۶۴ .

بترس که اگر طاعت «ثقلین» (۱) را با خود ببری چنان دانی که تو را عذاب خواهد کرد. و چنان امیدوار به او باش که اگر گناهان ثقلین را با خود ببری چنان دانی که تو را رحم خواهد نمود. و بعد از آن، حضرت فرمودند که:

پدرم می گفت که: هیچ بنده مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او دو نور است: یکی نور خوف، و یکی نور امید، که هر کدام را وزن کنی از دیگری زیادتر نیست». (۲)

و از آنچه گفتیم ظاهر شد که: از برای سه کس صفت رجا افضل و اصلح است از صفت خوف:

یکی: کسی که واجبات خود را به جا آورد و از محرمات اجتناب کند، و لیکن نفس او در به جا آوردن مستحبات، و صرف عمر در طاعات کسل باشد. و چنین شخصی باید امید وصول به آنچه خدا وعده فرموده از برای مقربین، در درجات علین داشته باشد، تا نشاطی در خاطر او حاصل شده و او را بر جمیع اعمال صالحه وابدارد.

دوم: کسی که عمر خود را به معصیت صرف کرده باشد، و صفحه نامه اعمال خود را سیاه کرده باشد، و به این جهت، از خلاصی خود از عذاب الهی مایوس باشد، و چنانچه توبه و پشیمانی به خاطر او گذرد شیطان او را به ناامیدی بخواند و بگوید: توبه تو کجا قبول می شود؟ چه فایده بر توبه تو مترتب می گردد؟ و به این جهت از توبه و

ص: ۳۱۱

۱- ۴۹. جن و انس

۲- ۵۰. کافی، ج ۲، ص ۶۷، ح ۱. و بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۵۲، ح ۱

عبادت بازماند . چنین شخصی نیز باید صفت رجا را تحصیل کند و فریب ابلیس رانخورد .

و بدان که : پروردگار عالم را دریای بی منتهای فیض و رحمت است ، و به یک بازگشت ، گناه هفتاد ساله را می بخشد .

راه نومییدی گرفتم رحمتم دل می دهد *** کای گنه کاران هنوز امید عفوست از کریم

سوم : شخصی که چندان خوف بر او غلبه کرده باشد که : مشرف بر هلاکت باشد ، و از کثرت خوف ، مظنه ضرر به بدن او باشد .

و غیر این سه طایفه اگر از اهل معصیت نباشد بهتر تساوی خوف و رجای اوست .

اما کسانی که به فریب شیطان مغرور و روز و شب مشغول لهو و لعب و سرور ، درطاعات و عبادات کسل ، و در معاصی و سیئات ، شجاع و قوی دل ، نه در فکر حرام و حلال ، و نه در اندیشه عقاب و نکال ، مانند اکثر اهل عصر و مانند ابنای این روزگار .

پس دوی صفت رجا به ایشان دادن سم قاتل است ، زیرا که از شنیدن وفور رحمت خدا به غیر از طغیان و جرات ایشان بر عصیان ، چیزی حاصل نمی شود . پس واعظ مردم سزاوار است که : مرض هر شخصی را بشناسد . و علت آن را بداند . و مزاج مردم را بداند . و هر کسی را به چیزی که رفع مرض او را کند معالجه کند ، نه اینکه دوائی دهد که مرض او زیاد گردد .

پس در مثل روزگار ما باید سعی در بیان اسباب ترس و

خوف نمود، و مردم را از عذاب الهی ترسانید. نه اینکه قصد از موعظه، دست آوردن دل مردم، و چشم داشت آفرین و تحسین از ایشان باشد، و از این جهت ذکر اسباب امیدواری را کنند و خود و مردم را به هلاکت افکنند.

و اما در مقامی که از این عائله نباشد و باعث جرات بر معصیت نگردد شبهه ای نیست که بندگان را به خدا امیدوار نمودن اولی و افضل است، زیرا که طاعت با امید، به مراتب بالاتر و بهتر است از طاعتی که از ترس باشد. و مقرب ترین مردم در نزد خدا کسی است که: او را بیشتر دوست داشته باشد. و دوستی و امید به هم می رسد، نه ترس.

و از این جهت خدا قومی را سرزنش کرده است به بدگمانی به خدا.

و در اخبار پیشینیان رسیده است که:

«خداوند عالم به داود علیه السلام وحی فرستاد که: دوست دار مرا و هر که مرا دوست دارد، و مردم را دوست من کن. عرض کرد پروردگارا! چگونه مردم را دوست تو کنم؟ فرمود که: نیکوئیهای مرا به ایشان ذکر کن و نعمتها و احسان مرا بیان نما و به یاد ایشان بیاور» (۱).

یکی از بزرگان دین همیشه راههای امیدواری به خدا را از برای مردم ذکر می کرد، وقتی از دنیا رفت او را در خواب دیدند گفت: «مرا بردند در موقف خطاب پروردگارباز داشتند، خطاب رسید که: چه چیز تو را بر این داشت که پیوسته مردم را به طمع و امیدواری

ص: ۳۱۳

وامی داشتی؟ عرض کردم که: خواستم دوستی تو را در دل ایشان جای دهم.

خدای - تعالی - فرمود که: من تو را آمرزیدم». (۱)

بلی چگونه رجاء، افضل از خوف خدا نباشد و حال آنکه آبخور صفت رجاء از دریای رحمت است و آبخور صفت خوف از دریای غضب. و کسی که ملاحظه صفات مقتضیه لطف و رحمت را نماید محبت بر او غالب می شود. و مقامی از مقام محبت الهی بالاتر نیست.

و اما خوف، موقوف است به التفات به صفات مقتضیه غضب، و از آن محبتی چندان حاصل نمی شود. بلی چون معاصی و غرور بر خلق غالب است - خصوصاً به اهل این زمان - پس اصلح به حال ایشان غلبه خوف است، به قدری که ایشان را به طاعت و ابداارد، و شهوات دنیویه را بر ایشان تلخ کند، و دل ایشان را از این خانه غرور بگسلاند، و خاطر ایشان را از علایق این عالم سرد کند.

ولیکن تا مادامی که مشرف بر مرگ نشده اند باید چنین باشند، اما در وقت مردن، اصلح به حال هر کسی آن است که: صفت رجاء در آن وقت بر او غالب باشد، زیرا که:

خوف، تازیانہ عمل است، و در آن هنگام، وقت عمل سر آمده است. و زمان طاعت گذشته است. و یمكن که خوف در آن وقت باعث کمی دوستی خدا شود.

و باید هر کسی با دوستی خدا از دنیا برود تا شوق لقای او را داشته باشد. و کسی که خدا

ص: ۳۱۴

را دوست داشته باشد و شایق لقای او باشد شاد و فرحناک از دنیا می رود ، زیرا که :

شادی بالاتر است از اینکه : کسی به نزد محبوب خود رود و او را ملاقات کند . همچنان که هیچ المی بدتر از این نیست که : کسی از محبوب خود مفارقت کند .

پس مسکین و بیچاره کسی که در آن وقت ، دوستی فرزند و عیال و جاه و مال بردل او غالب باشد و همه محبوبهای او در دنیا بوده باشد و دنیا بهشت او باشد ، زیرا که بهشت جائی است که همه آنچه را آدمی دوست دارد در آنجا باشد .

پس با مرگ از بهشت بیرون می رود . و این اول المی است که در وقت مرگ به اهل دنیا می رسد ، علاوه بر آنچه بعد از مرگ به او خواهد رسید . و کسی که دوستی به دنیانداشته باشد و علاقه به آنچه در آنجاست از برای او نباشد ، دنیا از برای او حکم قفس و زندان را خواهد داشت . و مرگ او رهائی از زندان خواهد بود . و این اول بهجتی است که به او می رسد ، علاوه بر چیزهایی که از برای او آماده است .

فصل : طریقه تحصیل رجاء

چون فضیلت صفت رجاء را دانستی و موقع آن را شناختی ، بدان که کسی که محتاج به این صفت باشد طریقه تحصیل آن ، این است که : ابتداء در آنچه گفتیم از اسباب امیدواری تامل کند ، و آنها را بر دل خود نقش کند و تکرار کند ، و پیوسته متذکر آنها بوده باشد .

سپس ملاحظه نماید نعمتهای

ص: ۳۱۵